



لالهٔ مصلوب



لأله مصلوب

یکی از سرودهای روحانی که
تصنیف آن توسط ضیاً ندرت تهیه
گردیده است

بند گردان

عیسی بود ز روی حقیقت بنای ما
زیرا که گشته است، بر شجاعت فدای ما

۰۱ دنیای ما بود همگی غرق در گناه
عادل نباشد هیچ کس در دنیای ما

۰۲ خدا بود یک قاضی مطلق به راستی
بهشت نمیرویم با وجود گناه ما

۰۳ لیکن خدا محبت نموده است به این جهان
داده یگانه پسر خود را برای ما

۰۴ انجیل پاک او بود از حق کتاب ما
پیام حق ندای حقیقت صدای ما

۰۵ پس ای برادر عزیز بیا تو هم حالا
قدم گذار ز روی صداقت در راه ما

لالهٔ مصلوب

کتابهای روشن

Roshan Books

مشخصات کتاب:

نام کتاب : لالهٔ مصلوب

ناشر: روشن بُکس

تعداد چاپ : ۱۰۰۰ نسخه

سال چاپ: ۲۰۰۲ میلادی

لاله مصلوب

شهید ضیا ندرت

ضیا حقیقتاً هم روشنائی بود. او در هر جائیکه می بود اطراف خود را منور می ساخت. ضیا لاله گلی از لاله زار وطن عزیز ما افغانستان بود. با صد افسوس که بهار و عطر افشانی ضیا در میان ما عصر کوتاهی داشت و با نبود خود دلهای ما را چون دل لاله داغدار نمود. اما با آنهم او در کشور ما با خون خود دانه های نو پاشیده شده ایمان مسیحی را آبیاری کرد و ما ثمره این فداکاری و زحمات او را در وجود تعداد بیشمار افغانهای می بینیم که در هر کجای دنیا با ایمان آوردن به مسیح زندگی تازه را آغاز نموده اند. ما منحیث هموطنان و رهروان راه مسیح نه تنها به استوارهای ضیا در ایمانش به مسیح خداوند افتخار می کنیم، بلکه تجارب و کارنامه های او را مشعل راه خویش نیز قرار می دهیم.

سالهای نوجوانی ضیا

سالها پیش از امروز، ماه حوت سال ۱۳۴۵ شمسی بود. اطفال و نوجوانانیکه شامل مکتب بودند، برای آغاز درود مکاتب آمادگی می گرفتند و اطفالی که جدیداً شامل مکتب می شدند با داشتن سوالهای متعدد در ذهن شان، انتظار شمولیت به مکتب را می کشیدند. در این میان نو جوان لاغر اندام اما بلند بالا که لباس عادی اما پاک و منظم به تن داشت، غرض شمولیت در مکتب، داخل اداره مکتب نابینایان شهر کابل گردید. از دور تأثر نداشتن نعمت بزرگ، یعنی بینائی در چهره اش هویدا بود. گرچه او در حدود ۱۳ یا ۱۴ سال عمر داشت، یعنی از سن و سال شمولیت به مکتب تا حدی گذشته بود، اما چون مکتب نابینایان مکتب عادی نبود، به این خاطر

لأله مصلوب

ضیاء نوجوان را به صنف اول مکتب ابتدائیه پذیرفتند. وقتی که ضیاء در صنف پهلوی شاگردان دیگر نشست، در اول هم شاگردان و هم استادان فکر کردند که ضیاء یک شاگرد معمولی است. اما وقتی دانستند که او با این سن و سال خود تمام قرآن را حفظ کرده است، تعجب کردند و متوجه شدند که ضیاء یک شاگرد معمولی نیست. واقعاً برای یک نوجوان سیزده، چهارده ساله حفظ کردن قرآن با تمام اعراب آن کار سهل نیست. ضیاء به زودی الفبای مخصوص نابینایان یعنی الفبای "برایل" را بشکل عالی آن یاد گرفت. و به کمک آن توانست دو صنف را در یک سال آمادگی گرفته امتحان بدهد و به این ترتیب ضیاء دوره شش ساله ابتدائیه را در سه سال مؤفّقانه به پایان رسانید.

ضیاء بعد از به پایان رسانیدن دوره لیسه (لیسه حبیبیه) در سال ۱۳۵۱ (۱۹۷۲)، خواست در سال ۱۳۷۳ شامل فاکولته حقوق پوهنتون کابل گردد، ولی در این زمان با موانع زیاد مواجه گردید. در آن وقت پندار بر این بود که اشخاص نابینا نمی توانند شامل پوهنتون گردند. چنانچه یکی از کارمندان پوهنتون به ضیاء گفت: "نابینایان مغز ندارند!" اما ضیاء به این حرفها تسلیم نشد. او بالاخره اجازه یافت امتحان کانکور پوهنتون را سپری نماید. حتی بعد از سپری کردن مؤفّقانه امتحان کانکور نیز او مجبور شد به مسئولین فاکولته قناعت دهد تا او را اجازه شمولیت در آن بدهند. ضیاء بعد از چهار سال فاکولته حقوق را به پایان رسانید.

خداوند به ضیاء استعداد فوق العاده در آموختن زبانها نیز داده بود. او با وجودیکه در یک سال دو صنف مکتب را می خواند، به کمک رادیوی ترانزیستوری کوچک خود رادیوهای خارجی را نیز می شنید و توسط شنیدن رادیو توانست زبان انگلیسی را یاد گیرد و به آن تسلط کامل حاصل نماید.

لأله مصلوب

ضیاً نه تنها رادیوی خود به خاطر یاد گرفتن زبان انگلیسی استفاده می کرد، بلکه رادیوهای را که از خارج برنامه های مسیحی پخش میکردند، نیز به دقت می شنید. وقتی که بعضی از کلمات مانند کفار، نجات و تولد تازه را می شنید، چون برایش نو و ناآشنا بود، در مورد آنها از معلمین خارجی خود سوال نموده و قناعت خود را حاصل می کرد.

تولد تازه ضیاً

بسیار به جا گفته اند که "جوینده یابنده است." ضیاً در سال ۱۳۴۶ شمسی (۱۹۶۷) یک روز با چهره کاملاً دگرگون، خوش و بشاش وارد صنف گردید. وقتی همصنفی هایش این حالت را احساس کردند، متعجب شده و علت را از وی جویا شدند، ضیاً در پاسخ گفت: "من به عیسی مسیح ایمان آورده ام و او را بحیث نجات دهنده خود پذیرفته ام." شنیدن این مطلب برای آنها غیر قابل باور بود. اما وقتی که ضیاً با جدیت و اطمینان از تصمیم خود به آنها تأکید کرد، همه حیران شدند و ضیاً را با دلسوزی انسانی شان از عواقب و خیم این تصمیم آگاه ساختند. اما ضیاً تصمیمش را گرفته بود و به آنها گفت: "من در این مورد فکر کرده ام و از راهی که انتخاب نموده ام پس نمی گردم. حاضر هستم که به خاطر مسیح، جان خود را فدا کنم، چون خود مسیح نیز قبلاً جان خود را روی صلیب برای من فدا کرده است."

ضیاً دو سال بعد از ایمان آوردن به مسیح در سال ۱۳۴۸ شمسی (۱۹۶۹) تعمید گرفت. او آهسته آهسته در ایمان خود و درک کلام خدا رشد کرد و رهبری گروه کوچک مسیحیان افغان را در شهر کابل عهده دار شد. بر علاوه چون ضیاً در بین هم صنفان خود نیز محبوبیت زیاد داشت، متعلمین مکتب او را به حیث نماینده خویش انتخاب کردند.

شروع جفاها

بعد از مدتی وقتی اولیای امور از ایمان آوردن ضیاً به عیسی مسیح اطلاع یافتند او را از نمایندگی متعلمین برطرف ساختند. این اولین جفای بود که ضیاً به خاطر ایمان خود به آن مقابل شد. اما ضیاً در این مورد کوچکترین عکس العمل منفی از خود نشان نداد و به جواب سوال یکی از استادان درین مورد این گفتار یحیی تعمید دهنده را بخاطر آورد: " او (مسیح) باید ترقی کند و من باید از نظر بیفتم. " (یوحنا ۳:۳۰)

ضیاً قبل از آنکه با مسیح آشنا شود و به او ایمان بیاورد، مثل اکثر انسانهای معیوب همیشه خاموش، گوشه گیر، شکست خورده و مأیوس می بود. اما با ایمان آوردن به مسیح همانند اخگر در هر جا می درخشید و نور افشانی می کرد و به دیگران روشنائی می بخشید.

ایمان آوردن ضیاً نیز عجیب بود. او بصورت احساساتی ایمان نیاورد که از ورزش باد ناموافق روزگار کج شود، بلکه او در مورد هر کلمه کلام خدا خوب فکر می کرد و بعد آن را می پذیرفت. وقتی آنرا پذیرفته بود تا سرحد مرگ به آن استوار می ماند. روزی او یک جلد کتاب انجیل یوحنا را که به رسم الخط برایل نوشته شده بود از کتاب خانه مکتب برای مطالعه گرفت. بعد از مطالعه وقتی آن را دوباره تسلیم کتابدار می کرد، گفت: " خدا را شکر که جواب سوالم را یافتم. " کتابدار با تعجب از او پرسید: " ضیاً جان سوالت چه بود؟ " در حالیکه چهره ضیاً از خوشی می درخشید، با اطمینان به او جواب داده گفت: " در انجیل یوحنا ۳۴:۱۳ عیسی مسیح می فرماید: " به شما حکم نو می دهم: یک دیگر را دوست بدارید، همانطور که من شما را دوست داشته ام شما نیز یکدیگر را دوست بدارید. " وقتی که من این قسمت کلام

لأله مصلوب

خدا را می خواندم از خود سوال می کردم، چرا عیسی مسیح این امر را حکم نو و تازه معرفی می کند؟ حالانکه خداوند قرن‌ها پیش از طریق موسی در مورد اینکه باید همسایه خود را مثل خویشان محبت نمائیم، حکم فرمود بود. اما اکنون جواب سوال خود را یافتیم. "ضیاً به کتابدار جواب سوال را به این شکل توضیح داد: "قبل از تولد عیسی مسیح، جهان هرگز محبت را به معنی مطلق و حقیقی آن درک نکرده بود، در حالیکه در کتاب مقدس می خوانیم که "خدا محبت است" و عیسی مسیح به حیث کلمه مجسم خدا، محبت را در زندگی خود به نمایش گذاشت. این موضوع باعث شد که حکم مسیح شکل نو به خود گیرد. مسیح حکم خود را به این شکل به ما بیان می فرماید: "به شما حکم نو می دهم: یکدیگر را دوست بدارید، همانطوری که من شما را دوست داشته‌ام." ضیاً ادامه داده به او گفت: "عیسی مسیح در زندگی بی نظیر خود مثالی از محبت کامل را برای ما بجا گذاشته است تا ما نیز به نوبه خود به نمونه کامل او اقتدا کنیم."

استعدادهای ضیاً

با ایمان آوردن به مسیح، خداوند تمام استعدادهای نهفته ضیاً را شگوفان و نمایان ساخت. او نه تنها در درک و توضیح نمودن کلام خدا رشد فوق العاده کرد، بلکه در علوم مروج دنیوی نیز قابلیت فوق العاده خداداد خود را به نمایش گذاشت او خلاف معمول به عنوان اولین شاگرد نابینا، شامل مکتب شاگردان عادی شد و در کنار آنها نشسته به فراگیری درس و تعلیم پرداخت. او برای فراگیری بهتر دروس از تایپ ریکارد کوچک خود کار می گرفت. و درسهای استادان را توسط آن ثبت می کرد و بعداً در خانه روی آن کار کرده و به حافظه می سپرد. همانطوری که او دوره ابتدائیه

لأله مصلوب

مکتب نابینایان را به عوض شش سال در ظرف سه سال تمام کرد، دورهٔ لیسه را نیز به عوض شش سال در سه سال به پایان رسانید و همه را به حیرت انداخت. ضیاً هرگز مغرور نمی شد، بلکه با نهایت فروتنی هر چیز را از طرف خدا می دانست و از او شکر گزار بود.

وقتی که ضیاً کتاب مقدس را می خواند، حتماً به این قسمتهای کلام خدا توجه بیشتر داشت که می فرماید: "خوب توجه کنید. من شما را مانند گوسفندان در میان گرگها می فرستم. شما باید مثل مار هوشیار و مثل کبوتر بی آزار باشید. زیرا مردم شما را تحویل محکمه ها خواهند کرد و شما را در کنیسه ها تازیانه خواهند زد و شما را به خاطر من پیش فرمانروایان و پادشاهان خواهند برد تا در برابر آنان و مردم بیگانه شهادت دهید." (متی ۱۰: ۱۶-۱۸)

ضیاً وقتی که دورهٔ لیسه را به پایان رسانید، تصمیم گرفت به مطالعهٔ حقوق اسلام بپردازد تا به کمک آن بتواند از مسیحیانی که مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند در محاکم شرعی دفاع کند. برای عملی نمودن این تصمیم خود، شامل فاکولتهٔ حقوق پوهنتون کابل گردید و درجه لیسانس را در رشتهٔ حقوق بدست آورد.

زمانیکه ضیاً مصروف تحصیل در پوهنتون کابل بود، از طرف یک موسسهٔ خیریهٔ آلمانی که در بین نابینایان آلمان خدمت می کنند، کتابخانهٔ مکملی به رسم الخط برایل به زبان آلمانی به مکتب نابینایان کابل اهدا گردید. چون ضیاً از هر امکानी که وسیلهٔ رشد و پختگی او در درک کلام خدا و ایمانش می شد، فرو گذاشت نمی کرد، تصمیم گرفت زبان آلمانی را بیاموزد تا بتواند از این کتابخانه استفاده کند. به این منظور او در گویته

لأله مصلوب

انستیتوت کابل ثبت نام کرد و مشغول فرا گرفتن زبان آلمانی گردید. خداوند به ضیاً در این موسسهٔ تعلیمی نیز برکات فراوان ارزانی داشت. ضیاً به درجهٔ اول از گویتة انستیتوت سند فراغت حاصل کرد و مؤفق به دریافت بورس تحصیلی به مصرف گویتة انستیتوت در آلمان گردید. وقتی دفتر مرکزی گویتة انستیتوت در آلمان اطلاع یافت که ضیاً نابینا است، بورس تحصیلی او را لغو کرده گفتند که قادر به سرپرستی اشخاص نابینا و معلول نمی باشند. ضیاً به این جوابیکه برایش داده شده بود مأیوس نشد. او از ادارهٔ انستیتوت معلومات خواست که چه باید بکند تا از این بورس تحصیلی استفاده کند که مثل اشخاص عادی و نورمال از خود مراقبت نموده و نیازی به توجه خاص نداشته باشد. ضیاً با کمال خوشی این شرط را پذیرفت و برای تحصیلات به آلمان رفت. او در آلمان نه تنها بار دوش نشد و به مراقبت خاص ضرورت پیدا نکرد، بلکه در تحصیلات خود از تمام محصلینی که از سراسر جهان آمده بودند، سبقت جست و به درجهٔ اول کامیاب گردید و دوباره غرض خدمت به وطن بازگشت.

ضیاً عهد جدید کتاب مقدس را از فارسی ایرانی به زبان دری برگردان کرد و به کمک انجمن کتب مقدسهٔ پاکستان در لاهور به چاپ رسانید. اکنون هموطنان دلباخته و علاقمند به کلام خدا از این ترجمه استفاده نموده، روح تشنهٔ خویش را از معرفت آن سیرآب می کنند.

ضیاً در مکتب نابینایان کابل که بعداً شکل یک انستیتوت را بخود گرفته بود، کار و خدمت می کرد. همانطوری که عیسی مسیح در موعظهٔ سر کوه خود که در انجیل مقدس قید است می فرماید: " شما نور دنیا هستید، نمی توان شهری را که بر کوهی ساخته شده است پنهان کرد. هیچ کس چراغ

لأله مصلوب

روشن نمی کند که آن را زیر سرپوش بگذارد، بلکه آن را بر چراغدان قرار می دهد تا به تمام ساکنان خانه نور دهد. نور شما نیز باید همین طور در برابر مردم بدرخشد تا کارهای نیک شما را ببینند و پدر آسمانی شما را تمجید نمایند." (متی ۵: ۱۶-۱۴)

ضیاً در این انستیتوت مصروف خدمت بود، از این حکم مسیح پیروی می کرد. به زودی تعداد زیاد محصلین به مسیح ایمان آوردند. با اطلاع یافتن حکومت وقت از این موضوع، فوراً امر مسدود نمودن این انستیتوت و تخریب کلیسای که خود اجازه اعمار آن را داده بودند، صادر گردید. در لوحه یادگاری ساختمان کلیسای کابل که تخریب شد این کلمات نقش شده بود:

"جهت جلال خدای که ما را محبت نموده و با قیمت خون خود ما را از اسارت گناه رهانید، این ساختمان وقف گردید که خانه دعا و عبادت ملت‌های بیشمار باشد. به تاریخ ۱۷ می ۱۹۷۰ (۱۳۴۹ش) در زمان سلطنت اعلیحضرت سلطان ظاهر شاه، عیسی مسیح سنگ بنا و سنگ سر زاویه این عمارت است."

بعد از اینکه کار تخریب کلیسا به پایان رسید، به زودی دولت شاهی افغانستان با یک کودتای نظامی سقوط کرد و به تعقیب آن مشکلات یکی پی دیگری دامنگیر کشور عزیز مان گردید.

وقتی که در هفت ثور ۱۳۵۷ بار دیگر دولت افغانستان تغییر یافت، انستیتوت نابینایان را دوباره باز نمودند و ضیاً به حیث مدیر آن تعیین شد. ضیاً در راه بازسازی و فعال ساختن دوباره انستیتوت زحمت فراوان کشید. به این ترتیب همان ضیائی که زمانی یک تن از کارمندان پوهنون برایش گفته

لأله مصلوب

بود " نابینان مغز ندارند"، در حقیقت به قلب و مغز موسسه نابینایان مبدل گردید. اما دیری نگذشت که ضیاً را زیر فشار قرار دادند تا در خدمت حزب حاکم آنوقت قرار گیرد. اما چون ضیاً خادم خدا بود نه یک سیاستمدار (مرقس ۱۷:۱۴) به آنها جواب رد داد. مأموران رژیم دوباره به او اصرار ورزیده گفتند که اگر در خدمت آنها قرار نگیرد، کشته خواهد شد. ضیاً در جواب آنها گفت: " من حاضرم به خاطر ایمان خود جان خود را فدا سازم- آیا شما هم به عقیده سیاسی خود تا این حد استوار هستید که به خاطر آن جان خود را فدا کنید؟ " آنها لا جواب ماندند.

زندانی شدن ضیاً

بالآخره شیطان کار خود را کرد. رژیم آنوقت ضیاً را به یک اتهام خود ساخته و دروغین گرفتار و در زندان پلچرخی زندانی نمودند. چنانچه به همه هموطنان عزیز ما آشکار است، وضع زندگی زندانیان در زندان پلچرخی بسیار خراب بود و در زمستان های سرد کابل، هیچ وسیله برای گرم کردن خود نداشتند. ضیاً مانند صدها زندانی سیاسی دیگر بر روی زمین یخ زده و بدون توشک می خوابید و از بالاپوش و کرتی خود به حیث توشک و لحاف استفاده می کرد. یک شب متوجه شد که یکی از هم سلولی هایش حتی کرتی و یا بالاپوشی هم ندارد که زیر پای خود هموار کند و از شدت سرما ناله می کند. ضیاً گفتار یحیی تعمید دهنده را به خاطر آورد که گفته بود: " آن کسیکه دو پیراهن دارد باید یکی از آنها را به کسیکه ندارد بدهد. " (لوقا ۳:۱۱)

لأله مصلوب

ضیاً فوراً یگانه بالاپوش خود را از جان خود کشیده و به آن زندانی هم سلول خود داد. از آن روز به بعد خداوند به طرف معجزه آسایی او را از سردی محافظت می کرد و شبانه آنقدر آرام و راحت می خوابید گویا در رختخواب گرم خوابیده باشد.

در زندان، مأموران رژیم ضیاً را تحت شکنجه شدید روحی و جسمی قرار دادند و کوشیدند تا او را از عقیده و ایمانش برگردانند. در اثر شوکهای برقی، چند جای سر او دچار سوختگی شدید شد. اما ضیاً حاضر به تغییر عقیده خود نبود و به همان تصمیمی که در اول گرفته بود که جان خود را فدا خواهد کرد اما از عقیده و ایمان خود بر نخواهد گشت، استوار ماند. در زندان هم سعی کرد تا چیزی بیاموزد و دست خالی از آنجا بیرون نرود. در آنجا به یاد گرفتن زبان روسی پرداخت و در مدت کمی بر آن تسلط یافت. بالاخره ضیاً با استواری در ایمان خود از زندان رها گردید.

بعد از آزادی از زندان ضیاً با الهام از کلام خدا که به ابراهیم فرمود: "از ولایت خود، و از مولد و از خانه پدر خود بسوی زمین که به تو نشان می دهم بیرون شو، تو را برکت دهم ... و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک می خوانند، و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون می خواند" (پیدایش ۱۲: ۱-۳) درک کرد که خداوند او را جهت خدمت به خارج کشور دعوت می کند. ضیاً با دوست نابینای خود که گدا بود تماس گرفت، به کمک او با لباس ژنده و شکل گدا کابل را ترک کرد. در تمام طول راه دوستش به عوض او صحبت می کرد و به این ترتیب از تمام پوسته های امنیتی دولتی گذشته از طریق تورخم وارد پاکستان شد.

لأله مصلوب

به مجرد داخل شدن به پاکستان از او دعوت کردند که جهت فراگرفتن زبان عبری به امریکا برود تا بتواند عهد عتیق کتاب مقدس را به دری ترجمه نماید. ولی ضیاً این دعوت را نپذیرفت. او می گفت: "هموطنانم در این دیار غربت به من زیادتیر احتیاج دارند." او زبان اردو را در کمترین وقت یاد گرفت و چنان تسلط پیدا کرد که می توانست به آن تدریس و موعظه کند. او در کمپهای مهاجرین پروژه های را در قسمت تأسیس موسسات تعلیم و تربیه نابینایان زیر کار گرفته بود. در همین زمان او کتاب قصه های از انجیل را که به زبان دری و مخصوص کودکان نوشته شده بود تمام کرد که چند سال بعد به چاپ رسید.

به شهادت رسیدن ضیاً

چون شیطان مکار و دشمن خدا است، به همان اندازه که ضیاً سرگرم خدمت صادقانه به مسیح بود، شیطان هم در مقابل او برای دشمنی کردن بیکار نمی نشست و کوشش می کرد به ترتیبی توسط غلامان خود او را از سر راه بردارد. تا اینکه در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷ شمسی) توسط یکی از تنظیم های افغان ربوده شد.

طبق گزارشهای رسیده ضیاً را به جرم اینکه به مسیح ایمان دارد، به عنوان یک شخص مرتد دانسته تحت شکنجه قرار دادند و روزهای متواتر او را شلاق زدند. اگر یک شخص بینا مورد لت و کوب قرار می گیرد، با دیدن اینکه ضرب شلاق از کدام جهت می آید، تا اندازه می تواند از شدت ضربه بکاهد و یا لااقل سر و روی خود را محافظت کند، اما برای یک شخص نابینا که نمی تواند ببیند، ضربه از کدام طرف و در کدام قسمت وجود او وارد می شود، شدت ضربات چندین مرتبه زیادتیر است. ضیاً همه این شکنجه ها را

لأله مصلوب

پذیرفت اما از ایمان خود انکار نکرد. تا اینکه جام شهادت نوشید. ما معتقد هستیم، وقتی که او روح خود را به خدا تسلیم می کرد، حتماً مثل استیفان شهید گفته است: " خداوندا این گناه را به حساب ایشان نگذار. " به این ترتیب ضیاً ندرت از میان ما، از رنج و مشکلات این دنیا با سربلندی به جایی رفت که در آن جا هیچ اشک و رنجی وجود ندارد. نام ضیاً این مشعل دار حیات برعلاوه این که در کتاب حیات ثبت است، در قلب هر ایماندار افغان به مسیح نیز حک خواهد بود. از پدر آسمانی مان می طلبیم که مثل ضیاً استواری در ایمان به مسیح خداوند به هر یک ما عنایت فرماید. آمین.

وقتی استیفان را سنگسار می کردند او با فریاد گفت: " ای عیسی، ای خداوند، روح مرا بپذیر. "

سپس به زانو نشست و با صدای بلند گفت:

" خداوندا، این گناه را به حساب ایشان نگذار. "

این را گفت و جان سپرد. (اعمال ۷: ۵۹)

زندگی نامه مختصر ضیاً ندرت

سال تولد: ۲۳ قوس ۱۳۳۰ (۱۴ دسامبر ۱۹۵۱) . ضیاً در آوان کودکی به بیماری چشم مبتلا و به سن سه یا چهار سالگی بینائی خود را از دست داد .
تحصیلات: ضیاً در دارالحفاظ کابل شامل و به سن ۱۲ سالگی از آن فارغ گردید . سپس شامل مکتب نابینایان شد و بعد از فراغت از صنف ششم آن مکتب ، در سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹ میلای) شامل لیسه حبیبیه گردید . او دو صنف را در یک سال به پایان رسانیده و به این ترتیب در سال ۱۳۵۱ (۱۹۷۲) از لیسه متذکره سند فراغت را بدست آورد . در سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) شامل فاکولته حقوق پوهنتون ابل شد و بعد از چهار سال از آن فراغت یافت .

وظایف و مشاغل: در ابتدا به حیث مامور در وزارت زراعت شامل وظیفه شد و سپس سر اکادمی زبان پشتو شامل کار گردید ، که در تهیه قاموسها سهم فعال گرفت . بعداً در کمیته ایجاد و بازسازی مؤسسه نابینایان شامل شد .

نخستین انستیتوت (مؤسسه) نابینایان که ضیاً در آن آموزش یافته بود ، در سال ۱۳۵۲ ش (۱۹۷۳ م) مسدود و در سال ۱۳۵۸ ش (۱۹۷۹ م) بار دیگر در چوکات وزارت تحصیلات عالی و مسلکی گشایش یافت .

ضیاً به اتفاق آراء به حیث رئیس شورای نابینایان و رئیس انجمن نابینایان انتخاب گردید . نامبرده از جانب دولت به حیث رئیس انجمن معیوبین کشور تعیین شد . ضیاً بر علاوه وظایف متذکره برای مدت ده سال به حیث معلم آموزش زبان نیز ایفای وظیفه نموده است .

لأله مصلوب

خانواده: ضیاً در نخستین موسسه ناینیان با دختری بنام جمیله معرفت یافت که بعداً با وی ازدواج نمود. و در بهار سال ۱۳۵۱ (۱۹۷۲ م) محفل عروسی آنها برگزار گردید. ضیاً دارای سه دختر و یک پسر میباشد (پسرش در جوزای ۱۳۶۷ (جولای ۱۹۸۸) تولد یافت که ضیاً هرگز او را دیده نتوانست.

سفرهای رسمی: در زمستان ۱۳۵۳ (۱۹۷۳ - ۱۹۷۴) به جرمنی، انگلستان، سویدن و فنلند مسافرت نمود. در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) به حیث نماینده رسمی کشور در مسابقه قرائت قرآن به عربستان سعودی سفر کرد و مدال طلا را بدست آورد. در راه بازگشت به وطن از پاکستان نیز بازدید بعمل آورد. در سال ۱۳۵۹ ش (۱۹۸۰ م) جهت بازدید از کار در بین ناینیان بلغاریا در ترکیب هیئت پنج نفری رسمی به آن کشور سفر کرد. در راه بازگشت به وطن از ماسکو نیز بازدید بعمل آورد.

آشنائی با زبان و آلات موسیقی: زبانهای که ضیاً به آنها تسلط یا آشنائی کافی داشت: دری، پشتو، عربی، انگلیسی، جرمنی، روسی و اردو. او همچنان به آموزش زبان یونانی و فرانسوی نیز آغاز کرده بود.

چون ضیاً خواهرزاده یعقوب آوازخوان و هنرمند مشهور رادیو افغانستان بود، به همین علت به موسیقی و آوازخوانی نیز علاقه و استعداد داشت. توله و هارمونی و سایر آلات موسیقی محلی را به خوبی می نواخت. نامبرده در تصنیف و کمپوز سرودهای روحانی نیز سهم فعال گرفته و به سبک محلی سرودهای را تصنیف نمود که امروزه ایمانداران افغان از آن سرودها در محافل عبادت شان استفاده می نمایند.

لأله مصلوب

یکی از سرودهای روحانی که
تصنیف آن توسط ضیاً ندرت تهیه
گردیده است

بند گردان

حضرت عیسی ز مردگان برخاست
منجی ما گناهکاران برخاست

۱ روز جمعه به قبرش بنها دند
به یک شنبه ز گورستان برخاست

۰۲ زمانی که سر قبرش رفتند
ندانستند که او چه سان برخاست

۰۳ ملک گفت نیست عیسی در این جا
که زنده از میان ایشان برخاست

۰۴ آنکه کشته شده بود از بهر ما
اینک حالا به آسمان برخاست

۰۵ ایمان آرید ای دوستان به مسیح
که مسیح از برای تان برخاست



لالهٔ مصلوب